

## تاریخ شریف رضی

بقم سید علی اکبر برقی نمی

و معتقد است در میدانانی که مرک خندانست و کار شدائد بجائی کشیده که جمعی را یکی پس از دیگری مرک برا کنند مینماید باید صبر کرد تا یکی از دو مقصود رسد یا نام بلند و یا مرک که آسایش دلبر در آن است همچنانکه گفته است

وخطة یضحک منها الردی عـراء تبری القوم بری القوادح

صبرت نفسی هند أهوالها و قلت من هبوا انها لایروح

اما فتی نال العلی فاشتی (۱) او بطل ذاق الردی فاستراح

تحصیل ملکه صبر هر چند کار آسانی نیست لکن کم صبران و بی قراران کمتر بدعوت عقل گوش فرامیدهند تو گوئی در هنگام تصادف با مصیبتی عقل خود را بدرد گویند و در میان امواج شدائد اندر افتند و البته در همچو وقتی که پای عقل در میان نیست کار سختی بالاتر گیرد و بلغمه شریف رضی هر گاه عقل یار صبر نباشد ضایعترین چیزها در انسان همان عقل است. روانیست که آدمی از نقشه مقدرات نادان باشد و روزگار دانا و بانادانی یقین است که نتواند باروزگار دانا مقاومت کنند همچون کسی که کاری ترین حربه خود را بر زمین نهد و دشمن تسلیم کند همچنان که گفته است :

اذا لم یکن عقل الفتی عون صبره فلیس الی حسن الغزاء سبیل

اذا جهل الاقدار والذهر عاقل (۲) فاضیع شیئی فی الرجال عقول

(۱) خطه سخت و دشوار یکه مرک از آن خندان است و مردم را مانند چوب می تراشد در پیش هولها و هراسهای آن صبر و شکیبای کردم و گفتم از میان گرد و غبار آن پای بیرون نباید نهاد یا آنکه جوانمرد بر بلند گردد و به منزلت بلند برسد و سینه خود را شفا بخشد و یا آنکه شجاع طعم مرک را بچشد و آسایش رسد

(۲) هر گاه عقل جوان یار صبر و شکیبای نباشد راهی به تسلیمت و دل آرامی ندارد وقتی جوان مرد بمقدرات جاهل بود و روزگار خرد مند تباهترین چیزها در آدمی خردها باشد

شریف رضی میگوید صبر باید بهترین حربه انسان برای دور کردن شدائد از حریم دل باشد و از هجوم سپاهیان سختی هیچ چیز مانند صبر جلو گیری ننماید چنانکه گفته است

سا صبر حتی يعلم الصبر اننی (۱) ملک به دفع الخطوب الهواجم

حال که چنین است و آدمی از صبر و شکیب چاره ندارد باید بر سختیها صبر کند هر چند بر دل جریحه دار مشکل گذرد چنانکه گفته است

صبرا علی نوب الزمان (۲) و ان ابی القاب القریح

شریف رضی معتقد است که آدمی نباید هول و هراس را بر خویشتن راه بدهد زیرا مرد خائف و ترسناک نتواند گامی بسوی بلند نامی بر دارد و انگهی از حوزه شرافت دفاع کردن جز با دلیری و شجاعت صورت نگیرد و ترسان همواره برده مجذ و شرافتش بدست ناکسان دریده گردد و تادلیری بیخروج ندهد دست متعدیان را کوتاه نخواهد کرد بنا بر این از احوال نباید هراسید چنانکه گفته است

اذا هول اناک فلا تهبه (۳) فلم یبق الذین اوا وهاوا

ولما رکت الهول لم ارض دونه (۴) ومن ركب اللیث اعلى عن نجیبه  
شریف رضی آمال را نیکو ترین توشه ره نورد میدانند و معتقد است طعم زندگانی بدون آمال لذیذ نیست چنانکه گفته است

فما لذت طعم العیش الا بمنیه (۵) و ان الامانی نعم زاد المسافر

و بدون آرزو راه سپردن خطاست بلکه کسیکه امید وار نیست راهی نتواند

(۱) زود باشد که شکیب کنم تا آن حدکه صبر و شکیب بداند که من بوسلت آن بردهم  
مصیبتی که زور آور و حمله آوراست توانیم .

(۲) بر مصائب روزگار صبر کن هر چند دل جریحه دار بر صبر تن در ندهد .

(۳) هر گاه هول و هراسی ترا رسید مفرس نه کسانیکه ترسیدند مانند نه کسانیکه نترسیدند .

(۴) وقتی سوار بر هول گردیدیم بکفتر از آن راضی نگشتم و آنکس که بر شیر سوار شود سوار بر اسب نگرود .

(۵) طعم زندگی جز بآرزو لذیذ نیست و آرزوها بهترین توشه مسافراست .

دروشت و هم باید دانست که مادر آمال همیشه آبتن است و همواره میوه دل بزاید چنانکه گفته است

ولابد من امل للمفتی (۱) وام المنی ایدا حامل

آری آمال است که آدمی را همواره امیدوار و یأس و نومیدی را که قویترین مانع نهضت و جنبش است از صحنه دل بیرون گرداند اینست که شریف رضی امیدواری را برای رسیدن بهر مقصود حتی زبون ساختن سرکشان از هر چیز بهتر میداند و میگوید :

ولم ارکار جاء الیوم شیئا (۲) تذلل له الجماعم والرقاب

شریف رضی دنیا را بادیده بصیرت نگریسته و چرخهاییکه برعکس مطلوب حق پرستان میزند آزموده است و معتقد است هر کس بیشتر بجهان ناپایدار دلبنده باشد بار غصه و اندوهش فزونیتر است و مردم آن طعام زهر آگین خورند و با از ترس فقدان مطلوب بریشان خاطر باشند و یا در رسیدن بمقصود مهموم و در اندیشه باشند چنانکه گفته است :

نعم انما الدنیا مام لطاعم (۳) وخوف لمطلوب وهم لاطالب

شکفت اینجاست که جامهائی که آدمی از دست گیتی مینوشد تلخ و ناکوار است تو گوئی از دست شاهد مه طلعتی میگیرد که هر چند میداند تلخ است از رد کردن آن دریغ دارد چنانکه میگوید :

شربنا من الایام کما مریرة (۴) تدار باید لایرد شرابها

از همه شکفت تر اینکه انسانرا در پیشه افکنده که درندگان از هر سوی بقصد جان وی کمین کرده اند و آدمی باک بیخبر است تا آننگاه که شیر شرزه پنجه در پیکر وی فرو میرد روزگار باو میگوید خود را از شر درنده محافظت کن

(۱) ناچار جوان آرزومند باید باشد و مادر آرزو همواره آبتن است .

(۲) مانند امید هیچ چیز را ندیدم که سرها و گردنها از برای آن خوار گردد .

(۳) آری دنیا زهر خورنده و بیم مطلوب وهم طالب باشد .

(۴) از زمانه جام تلخی نوشیدیم و آنرا بادستهای بنوشندگان میداد که نتوانستندی آنرا رد نمود .

و مگذار تو را رنجه سازد چنانکه گفته است :

ياؤس للدهر القانى مسبعة (۱) وقال لى عند غيل الضيغم احترسى  
همچو خانه دنيائی در نظر شريف رضى بى بنياد است زيرا نه کسیکه  
در آن اقامت نماید لذت میرد و نه کسیکه در آن سکونت گزیند مورد ستایش  
است چنانکه گوید :

و دار لا یلذ بها مقیم (۲) ولا یغشى لساکنها ناء  
شريف رضى دنیارا مینگرد همچون تشنه که از آب دیدگان آدمی  
ببخواهد حرارت تشنگی خود را فرو نشاند چنانکه گفته است :

ماللزمان یلذ طعم مصائبی (۳) فکانما یظمى لیشرب ادمعی  
نتیجه افکار شريف رضى اینست که دنیا در کار مکر و غدر با آدمیان  
ست و بشمام معنی باید زهد را پیشه کرد و دل بهیچ چیز جهان نسپرد و سبکبار راه  
زندگی بپمود و بهیچوجه حوادث آنرا از برابر دیده نگذرانید و فکر آنرا  
مورد چنانکه گفته است :

وانى لعرفان الزمان وغدره ایت و مالی فکرة فى خطوبه  
واصبح لامستعظما لعظیمه (۴) قلبی ولا مستعجبا بمعجبه  
بخصوص طبقه اشراف و بزرگان که همواره مهماندار هموم و غمومند  
حکم اینکه بزرگ قومند و هر مهمانی بر بزرگ و سید قوم نزول کند چنانکه  
گفته است :

وضیوف الهموم مذکن لا یزنان «۵» الا علی العظیم الشریف

(۱) ای روزگار شکسته و سختی بینی که مرا در بیشه افکندی و همیشه شیر ناگهان بر من  
مله آورد گفتی که خویش را محافظت نما .

(۲) دنیا خانه ایست که نه مقیم آن لذت میرد و نه ساکن آنرا ثنا فرا گیرد .

(۳) زمانه را چون شده که از طعم مصیبتهای منزلت بزرگوار تشنگی میرد تا اشک چشم را بنوشد .

(۴) من زمانه و غدر آنرا شناختم اینست که اندیشه مصیبتهای آنرا ننمایم نه بزرگ آنرا بزرگ  
شمم و نه از شکفتنهایش در شکفتنم .

(۵) مهمانهای هموم و غموم از آغاز جز بر شریف بزرگ منزلت وارد نمیکردند .

رضای بمقدرات از هر چیز دلرا بهتر قرار و آرام میبخشد بویژه که بادیده سخط بمقدرات نگرستن سودمند نیست چنانکه گفته است :

تسخطنا القضاء وان عجلنا «۱» فما یغنی تسخطنا القضاء

شریف رضی عفاف را سرمایه صلاح و شایستگی انسان میداند و جامه عفاف را زیباترین جامه ها چنانکه گوید :

اری بردالعفاف اغض غضاً (۲) علی رجل من البرد القشيب

و ثروت عفت را بحقیقت ثروت میشناسد نه دارائی اموال را چنانکه گفته است :

ایک ان المال عار علی الفتی «۳» وما المال الا عفة و نزع

و پیران را که جامه عفاف در بر ندارند ریشخند و سخره - فله مردم می بیند چنانکه گوید :

اذا ما مرء لم یکسه الشیب عفة «۴» فما الشیب الا سبة للاشائب

و عفاف را در روزگار سختی بهترین زاد و توشه مرد آزرده میداند چنانکه گفته است :

اذا ما الحرا جذب فی زمان «۵» فعهته له زاد و ماء

شریف رضی جهال و فله را با نیروی علم و بردباری خاج سلاح مینمود و خود چندان بردبار بود که بگفته خود هنوز سال عمرش به بیست نرسیده و حلمش بکوهها میرسید چنانکه گفته است :

لم توف العشرین سنی وان الحلم عنی علی الجبال لموف «۶»

آدمی تا بردبار نباشد جهل جاهل را نتواند رد نمود و هر گاه با تامل

(۱) قضای آسمانی را دشمن داشتیم و هر گاه شتاب کردیم دشمن داشتن قضا سودی نداشت (این شعر در دیوان شریف رضی چنان بود که نگاهشته گردید و گمان میکنیم وان عجلنا غلط باشد باری همانطور ترجمه شد) .

(۲) می بینم جامه عفاف را بر اندام مرد تازه تر از جامه نو .

(۳) معنی این بیت در اشغال و حکم گذشت .

(۴) هر گاه پیری جامه عفاف در بر پیران نماید پیری جز ریشخند و دشنام فله مردم نیست

(۵) معنی این بیت نیز گذشت .

(۶) سن من به بیست سالگی نرسیده و حلم بکوهها میرسد .

نگریسته شود هیچ لشکری سپه شکن تراز حلم نیست وقوت و نیروئی که حامی می بخشد کمتر چیزی اعطا میکند چنانکه گوید :

ملکت بحلمی فرصه مالسترقها من الدهر مقبول الذراعین اغلب  
وللحلم اوقات وللجهل مثلها «۱» ولكن اوقاتی الی الحلم اقرب

شریف رضی مردم را مینگرد که شیفته ثروت و مال گسانند نه فضل و دانش و این شیفتگی و دلباختگی بمال علم و فضل را بیهودار میگرداند و فضلا و دانشمندان را خوار و یگانه موجب پریشیدگی خاطر دانشمند همان اعراض و بی میلی مردم بعلم است در صورتیکه اگر مردم برجای دوستداشتن ثروتمندان علم را دوست میداشتند دانشمندان در میان ایشان محترم و ارجمند مینویستند لکن چه توان کرد که ثروتمندان بیشتر مورد توجهند و دانشمندان از این روی گرفته خاطر و پشورده حال و پریشان روزگار چنانکه گوید :

من یکن فاضلا بعش بین ذالناس بقلب جوی وبال کسب  
کلهما کان زائد العقل امسی «۲» ناقصاً من تلبده و طریف

و آیا حقیقت امر نیز چنین است که مردم پنداشته اند نه هرگز دانشمندان و ثروتمندان برابر نباشند و فضیلت و تقدم دانشمندان راست چنانکه گوید :

ولیس الفتی من یحب الناس ماله «۳» ولكنه من یحب الناس عامه

شریف رضی نفس را نزرگترین دشمن آدمی دانسته و معتقد است نخستین بار باید نفس را دوست نمود و هرگاه نفس بدترین دشمنان انسان باشد از مردمان دیگر که دوستی کنند و برخلاف آیین دوستی رفتار نمایند چه توقعی توان داشت چنانکه گوید :

(۱) بوسیله حلم فرصتی را مالک شدم که نعمتی قوی بازوی روزگار نتواند آنرا باز گیرد برای حلم کردن اوقات و برای نادانی نمودن اوقات باشد لکن اوقات من بعلم کردن نزدیکتر باشد .  
(۲) آنکس که فاضل نیست میان این مردم دردمند و خاطر گرفته و ذنگای کند هر اندازه خرد آدمی فزونی گیرد از او و کهنه بی نصیب تر باشد .

(۳) جوانمرد آنکس نیست که مردم را مال و ثروتش بشکفت آورد بلکه کسی است که علم و دانش ایشان را بجمع آورد .

اروم التصافی من رجال اباعد و نفسی اعدی لی من الناس اجمعها  
 اذالم تكن نفس الفتی من صدیقه «۱» فلا یحدثن فی خلة القیر مظمها

معنی دشمنی نفس اینست که پیرو هوا و هوس و شهوات و رغبات  
 میباشد و بسا که همان را که دوست دارد و میلش بدان بیشتر است زبان و ضررش  
 فزونی باشد اینست که بزرگان از پیروی نفس آدمیان را تحذیر نموده و از عاقبت  
 وخیم آن مردم را بیم داده اند و میدانیم میان صلاح اندیشی و میل فرسنگها فاصله  
 است چه بسا چیزهاییکه مورد میل و خواهش نفس نیست لکن صلاح آدمی در  
 آنست و برعکس بسا چیزهاییکه نفس آنرا میل دارد و صلاحش در آن نیست.  
 شریف رضی فضول عیش را جز بار سنگین نشمرده و انسانرا که  
 در سفر عمر همچون ره نوردیست که هر قدر بارش سبکتر باشد زودتر بمنزل  
 رسد از فزون طلبی باز میدارد و راستی سبکباران سبکخیز باشند و سنگین باران  
 دیر خیز و در تمام مقاصد سنگین باران وقتی از جای برخیزند که سبکباران  
 بمنزل رسیده اند اینست که شریف رضی گوید :

حذفت فضول العیش حتی رددتها الی دوز ما یرضی به العتف

واملت ان اجری حقیفا الی العلی «۲» اذ اشم ان تلحقوا فتخففوا

و نخستین کسیکه اینسخن مختصر با جوهر را فرمود که «تخففوا تلحقوا»

امیر المؤمنین علی بن ابیطالب بود که بادو کلمه دریای معنی را ادا فرمود.

شریف رضی بر آنچه از دست برفت از دنیا و زخارف آن تاسف را بیهوده

میداند و چه خوب اندرزی میدهد که پایان هر چیزی که انسان را میرسد زوالست

پس بر رفتن و از دست شدنش تاسف معنی ندارد چنانکه گوید :

(۱) از مردمان دور صفای دوستی خواستارم و حال آنکه نفسم از تمام مردم بیشتر دشمن من  
 باشد هرگاه نفس جوان دوستش نباشد در دوستی دیگران نباید طمع کند.

(۲) فضول و زیادهای زندگی را اقاط کردم تا آنجا که برگرداندم آنرا بکمتر چیزی که  
 راضی باشد بآن کسی که در سختی است بر آن آرزویم که سبکبار بجانب بلند نامی جنبش کنم  
 شما نیز هرگاه خواستید بمن ملحق گردید سبکبار شوید.

و مثلی لایاسی علی ما یفوته «۱» اذا كان عقبی مایال زوال  
از جمله دشواریها که بخصوص مردمان باحرارت راست ملامت و سرزنش  
ملامتگران است زیرا مردمی که پیوسته در حرکت و جنبش باشند گاهی بمقصود  
برسند و گاهی بدان نرسند در این وقت ملامت گران میدان را برای نکوهش باز  
بینند و بانهاست خونسردی زبان بنکوهش دراز کنند و اگر چند بر زبان ایشان  
آسان باشد لکن بر گوشهای ملامت شدگان بسی گران و سنگین است چنانکه گوید  
والعذل اقل محمول علی اذن «۲» وهو الخفیف علی العذل ان عدلوا

شریف رضی چاره در دریا بدین منحصر دانسته که دروازه گوش را  
باید بسته گردانید و بتمام معنی کرگشت چنانکه گوید :  
ولقدرتت علی العذل مسامحی «۳» وصممت عن عذل وعن تنیف

بحکم اینکه ملامت دل را جریحه دار میکند چه بهتر که از ابتدا انسان  
نگذارد نکوهش بدل برسد تو گوئی کر بوده و ملامت را نشنیده است و بهتر آنکه در  
میان مردم انسان بی چشم و گوش زیستن گیرد زیرا با چشم بینا و گوش شنوا  
مشکل که بتواند آسوده خاطر باشد چنانکه گوید :

کن فی الانام بلاعین ولاذن «۴» اولافعش ابد الایام مصدورا  
و اینکار را حتی با طبقه دوستان نیز باید روا داشتن زیرا دوستان و قادارانند که  
و بیشتر بظاهر دوست موافقند و بمعنی منافق و هرگاه انسان بخواهد بدوستی که  
بیدا و پنهانش یکسان باشد دست یابد بگفته شریف رضی مگر او را خلاق کند  
و بیافریند باری بر بسیاری از دیدنیها و شنیدنیها که مربوط بدوستانست باید چشم  
و گوش پوشید و آنها را ندیده و نشنیده انگاشت تا کار دوستی راست آید چنانکه  
گفته است :

(۱) مانند منی بر آنچه از دستش رفت اسفناک نگردد هرگاه عاقبت هر آنچه که بانسان میرسد  
زوال بود .

(۲) نکوهش سنگین ترین چیز بر گوش است گرچه بر نکوهش کتان بسیار سبک باشد .

(۳) راه گوش را برگفتار نکوهش کهنه بستم و از شنیدن نکوهش و درشتیها کر گردیدم .

(۴) در میان مردم بی چشم و بی گوش باش و گرنه همواره باغصه و تنگی سینه بمان .